بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

یک مرور دیگر در مورد تسبیحات اربعه داشته باشیم. «سُبْحانَ اللهِ» تنزیه از توصیف خدا به تحمید و تحلیل است؛ یعنی خدا از حمدهایی که ما می‌کنیم، منزّه است. حمدهای ما ناقص است و تعریف‌های ما در حدّ عقل، فهم و وجود خودمان است؛ نه در حدّ حُسن و کمال الهی. تهلیل‌ها و «لا اِلٰـهَ اِلاَّ اللهُ» گفتن‌های ما و معرفت‌های توحیدی ما هم درحدّ فهم کوتاه خودمان است و نه درحدّ حقیقت توحید حقّ‌متعال. لذا «سُبْحانَ اللهِ» تنزیه از توصیف به تحمید و تهلیل است. سالک باید در تمام عبادت‌های خود، قلب خود را از این ادّعا که من خدا را آن‌گونه که شایسته‌ی او بود، توصیف کردم و یا ثنا و حمد گفتم، دور بدارد و جلوی این خطور را به قلب خود بگیرد. نکند گمان کند، عبادت من خیلی زیاد بود و خالصانه، عارفانه و عاشقانه بود؛ پس حقّ خدا به‌جا آورده شد. این خطور خطرناکی است. سالک باید مراقب قلب خود باشد تا چنین خطوری در آن نشود. گمان نکند که حقّ توصیف خدا را در عبادت خود به‌جا آورده است و یا حقّ حمد و ثنای الهی را به‌جا آورده است. چنین‌کاری از ظرف وجودی عبد خارج است. اصلاً ناممکن است که عبد بتواند حقّ عبودیّت را ادا کند، چه برسد به حقّ ربوبیّت. و این مطلق است، حتّی برای پیغمبرخاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که اَعبَد عُبّاد تاریخ آفرینش است. از ظرف مخلوق و ظرفیت او خارج است که حقّ عبادت حقّ متعال را به‌جا آورد. این لطف و رحمت واسعه‌ی حقّ متعال بود که اجازه داد ما به عبادت او بپردازیم؛ اجازه داد ذکر او را به‌جا بیاوریم. با وجود همه‌ی کاستی‌هایی که در وجود ماست و همه‌ی دست و پا شکستگی‌هایی که در معرفت ما

وجود دارد، لطف کرد و به ما اذن داد. این از بزرگترین تفضّلات الهی بود که باب عبادت را به‌روی ما گشود و اذن داد؛ و الاّ عبادت ما کجا و حقّ خدای متعال کجا! گفت:

*زاهدان از گناه توبه کنند　　عارفان از عبادت استغفار*

عارفان به‌خاطر عبادت‌های خود استغفار می‌کنند که خدایا! این چه بود من به‌جا آوردم! این کجا و حقّ تو کجا! لذا با همه‌ی عرفان، اخلاص و عشقی که دارند، خود را بابت عبادت‌هایی که کرده‌اند، گناهکار می‌بینند. این لطف خدا بود.

لذا اگر خدا فرمود: «اَقِمِ الصَّلوٰةَ»[1] «کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ»[2] «للهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ»[3] و اگر امر به هر عبادتی کرد؛ ما نباید امر به عبادت را بار سنگینی بدانیم و یک‌نوع تکلیف، تکلّف، کُلفت و تحمیل تلقّی کنیم. لطف و محبّت بزرگ خدا و بزرگترین نعمت اوست که به ما اجازه و اذن داده است تا عبادت او را به‌جا آوریم. ولی ما کجا و چنین روحیّاتی کجا! شخص نماز خود را که می‌خواند و می‌گوید: خلاص و راحت شدم. رفتم نمازم را خواندم، خیالم راحت شد. مثل بار سنگینی با نماز برخورد می‌کند. قرآن هم فرمود: «اِنَّها لَکَبِیرَةٌ اِلاّ عَلَی الْخاشِعِینَ»[4] نماز جز بر خاشعان خیلی سنگین می‌آید؛ چون معرفت ندارند. نمی‌داند که بزرگترین تاج بر سرش نهاده شده است که به او گفته شده نماز بخوان، روزه بگیر، خمس بپرداز، جهاد

---

[1]. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴ و سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۵.

[2]. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۳.

[3]. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۹۷.

[4]. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۵.

کن، حج برو، چادر سر کن و هر واجبی از واجبات الهی را به‌جا آور. این تاج افتخار خداست که بر سر انسان نهاده است و الاّ ما قابل این نبودیم که خدا به ما امر کند. نهایت لطف اوست که ما را مشمول امر خود قرار داده است. قبلاً مثال زده‌ام که فرض کنید شخصیّت خیلی عارف و انسان بسیار بزرگ، نورانی، دوست‌داشتنی و والایی که خیلی به او اعتقاد دارید و خیلی هم او را دوست دارید، در جمع بزرگ و جلسه‌ی پرجمعیّتی، که شما هم نشسته‌اید، در جمع حضّار به شما خطاب می‌کند که فلانی برو و در اتاق، در جیب کُت من، چیزی هست، مثلاًحدیثی است که روی کاغذی نوشته‌ام، آن را بردار و بیاور. اگر انسان فهم داشته باشد، چقدر در آن جمع سرافراز می‌شود! می‌گوید: در این جمع فقط مرا خودمانی، صمیمی و یگانه‌ی خود دانست و به من افتخار داد تا این کار را برایش انجام دهم. اینها را مایه‌ی مباهات و فخر خود می‌داند. یا مثلاً آن عارف می‌گوید: فلانی زحمت می‌کشی یک لیوان آب برای من بیاوری؟ چرا به دیگران نگفت؟ دستوری که به تو داد، چیزی که از تو خواست، کاری را که گفت انجام دهی، یک‌نوع ابراز خصوصیت، صمیمیت، نزدیکی و یگانگی است که آن بزرگ با تو کرده است. لذا اگر انسان اهل فهم و معرفت باشد، دستورات خدا برای او مایه‌ی مباهات است که خدا به او امر کرده است نماز بخوان. به بقیه‌ی موجودات چنین امری نکرد و به منِ بنی‌آدم امر کرد. فرمود: «اَقِمِ الصَّلوٰةَ». چه افتخاری بزرگتراز این؟ لذا این دستور شیرین‌تر از هر شیرینی‌یی است؛ نه اینکه تلخ باشد وشخص بخواهد کار را با کراهت، سنگینی و سختی انجام دهد. انسان خاشع کسی است که به این راز پی برده است؛ لذا با عشق، شادی، اشتیاق، سرفرازی و مباهات و خوشحالی بسیار از اوامر الهی استقبال می‌کند. امّا شخص جاهل با

تلخی و احساسی که گویا به او زور گفته‌اند، حرف زوری به او زده‌اند، تحمیلی کرده‌اند، با اوامر الهی برخورد می‌کند. علّت این هم که ما از نورانیّت اعمال عبادی بهره نمی‌بریم؛ همین است که این امور را کُلفت، تکلّف و تحمیل می‌دانیم. به تلخی، زور و ناچاری و اینکه مجبوریم، اگر انجام ندهیم ما را به جهنّم می‌برند و خدا در دنیا یا آخرت تنبیه ما را می‌کند، انجام می‌دهیم؛ لذا نورانیت نمی‌آورد و الاّ نماز، روزه، وضو، حجّ و همه‌ی عبادات نورند و کسی‌که به این اعمال موفّق است باید وجودش یک‌پارچه نور شده باشد. علّت اینکه نشده، همین است که ما با کراهت، سختی و سنگینی اعمال را انجام می‌دهیم. ارزش آنها را درک نکرده‌ایم. از این پرانتزی که اینجا باز شد، بگذریم.

تسبیح منزّه دانستن از تحمید و تهلیل است. «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» بیانگر توحید افعالی است. چون اگر فاعلی غیر خدا بود، آن فاعل هم به‌خاطر فعلش شایسته‌ی حمد و ستودن بود و همه-ی حمد مال خدا نمی‌شد. اگر «الف» و «لام» «اَلْحَمْدُ»، «الف» و «لام» جنس باشد، یعنی همه‌ی حمد مال خداوند متعال است، پس همه‌ی فعل‌ها هم مال خدای متعال است. از طرف دیگر «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ» هم را می‌توان حاوی همین آموزه، یعنی حقیقت توحید افعالی دانست. چون ما در «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» و «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ» گفتنمان فهم محدودی داریم، اگر با ریز-بینی نگاه شود، این فهم محدود می‌تواند منجر به چیزی شود که باید گفت خدا از این چیزها منزّه است.

در همین هفته این روایت را برای دوستی نقل کردم. به مناسبتی آن را در کتاب سرّحق ذکر کرده‌ام. فردی خدمت امام صادق علیه‌السلام آمد و عرض کرد: بعضی از کسانی‌که می‌گویند ما شیعه و دوست اهل‌بیت علیهم‌السلام هستیم، چنین حرف‌هایی در وادی خداشناسی می‌زنند.

حضرت به سجده افتادند و فرمودند: «سُبْحانَ اللهِ» خدا از این حرف‌ها منزّه است. بعد شخص خدمت حضرت عرض کرد: پس ما اجازه داریم بگوییم آنها شیعه نیستند و طردشان کنیم؟ حضرت پرسیدند: افرادی که این‌گونه فکر می‌کنند، ما اهل‌بیت را دوست دارند یا خیر؟ شخص عرض کرد: بله یابن رسول الله! شما را دوست دارند؛ ولی چنین افکار و عقائدی دارند. حضرت فرمودند: به‌هیچ‌وجه شما حقّ طرد کردن آنها را ندارید. بعد فرمودند: اگر بنا باشد که شما آنها را طرد کنید، ما هم اگر با افق معرفت خود به افکار و عقائد شما که خود را صحیح العقیده می‌دانید، بنگریم، هزار و یک ایراد می‌بینیم؛ پس ما هم باید شما را طرد کنیم؟ و بعد خود خدا هم که حقیقت معرفت الهی را دارد، باید ما را طرد کند. حضرت فرمودند: این کار را بکند؟ شخص گفت: «العیاذ بالله» نه. بعد حضرت مفصّل فرمودند: هرکس ظرفیتی دارد و در حدّ ظرفیت افراد انتظار از آنها داشته باشید.[۵] حدیث مفصّل است و بحث خاصّی دارد؛ ولی این‌گونه است که اگر با ریزبینی و مقداری دقّت، اعتقادات امثال مرا در وادی توحید افعالی، اسمائی و صفاتی بسنجند؛ هزار اشکال و ایراد پیدا می‌شود که پهلو به پهلوی شرک می‌زند. چون این‌گونه است؛ در عین حال که می‌گویم «الحمدلله» و «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ»؛ باید بگویم از «اَلْحَمْدُ لِلهِ» من و از «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ» من، «سُبْحانَ اللهِ» یعنی خدا منزّه است. یعنی از کاستی‌هایی که در معرفت من نسبت به توحید افعالی، اسمائی و صفاتی است، «سُبْحانَ اللهِ» خدا منزّه است؛ لذا قبل از اینکه به «اَلْحَمْدُ لِلهِ» و «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ» گفتن بپردازد، ابتدا باید «سُبْحانَ اللهِ» را بگوید؛ یعنی بگوید خدا

---

[۵]. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۳.

منزّه است از چیزهایی که من می‌گویم. این‌هایی که می‌گویم در حدّ فهم کوتاه خودم است. من باید «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» و «لا اِلـهَ اِلاَّ اللّهُ» بگویم؛ امّا «سُبْحانَ اللّهِ» از «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» و «لا اِلـهَ اِلاَّ اللّهُ»**ی** که می‌گویم. اوّل «سُبْحانَ اللّهِ» را می‌گوید و با آن وارد دژ استوار تنزیه و تسبیح می‌شود و بعد هنگامی‌که حقیقت را به قلب خود فهماند و به خورد قلب و جانش داد که خدا منزّه است، آن‌گاه تحمید و تهلیل الهی را به‌جا می‌آورد.

و امّا «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» که گفتیم، مقام توحید افعالی است و دلیلش هم این است که حمد را منحصر به خدای متعال کرده است. اگر فاعل دیگری بود، او هم به‌خاطر فعل خوبش می‌توانست شایسته‌ی حمد باشد و اکنون که می‌گوید همه‌ی حمد مخصوص خداست، پس همه‌ی فعل هم مخصوص خداست و فاعلی جز خدای متعال نیست. علاوه بر اینکه «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» می‌گوید، از آن طرف هم می‌گوید: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» یعنی حمدهایی که می‌گوییم به درد خودمان می‌خورد. «الف» و «لام» «اَلْحَمْدُ لِلّهِ»، می‌تواند «الف» و «لام» تعریف باشد؛ یعنی حمد خاصّی که خود خدا از خودش می‌کند. اوّل بحث «الف» و «لام» جنس بود؛ یعنی تمام حمدها مال خداست؛ امّا دوم «الف» و «لام» تعریف است. «اَلْحَمْدُ» یعنی حمد معیّن و مشخّص، یعنی حمدی که حقّ متعال از خودش می‌کند، در «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» که می‌گوید، معنای دوم نیز مورد توجّه اوست و تنها حمد خدا از خودش را شایسته‌ی خدا می‌داند. نکته‌ی سوم «اَلْحَمْدُ لِلّهِ»، اگر حمد شایسته‌ی خدا حمدی است که خدا از خودش می‌کند و حمدی که دیگران از خدا می‌کنند، سزاوار و شایسته‌ی خدا نیست و آن‌طور که شایسته‌ی شناخته شدن خداست، خدا را نمی‌شناسند، تا حمدشان ناظر به خدای حقیقی باشد؛ لذا حمد حقیقی را خود خدا می‌کند؛ در نتیجه حامد هم خداست. پس تنها حمد

شایسته‌ی خدا حمدی است که خدا می‌کند و تنها حامد و حمدگوی واقعی خدا، خود خداست. بنابراین همه‌ی دیگرانی که حمد می‌گویند، مجرا و مجلای حامدیت خدا هستند. یعنی من و شمایی که می‌گوییم: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ»؛ فی الواقع خدا «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» را گفته است و حقیقت حمد در آیینه‌ی وجود ما دیده می‌شود. حامد خداست و ما آیینه‌ایم. خدا می‌گوید: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» و در آیینه‌ی وجود ما دیده می‌شود. پس «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» که ما می‌گوییم، «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» حقّ متعال است. بنابراین عبد مجرا و مجلای حامدیت خدای متعال از خودش می‌باشد.

پیغمبراکرم ﷺ در جنگی مشتی خاک برداشتند و به سمت سپاه دشمن پرتاب کردند. دانه دانه‌ی شن‌ها به چشم دشمن رفت و لشکر دشمن از پا درآمد. قرآن در مورد شن‌هایی که پیغمبر ﷺ به سمت دشمن پرتاب کردند، فرمود: «ما رَمَیْتَ اِذْ رَمَیْتَ وَ لٰکِنَّ اللّهَ رَمیٰ»[۶]. «ما رَمَیْتَ» تو این شن‌ها را نپاشیدی، «اِذْ رَمَیْتَ» آن‌گاه که می‌پاشیدی. «وَ لٰکِنَّ اللّهَ رَمیٰ» و لکن خدا بود که شن‌ها را پرتاب می‌کرد.[۷] آیه هم می‌گوید پیغمبر ﷺ شن‌ها را پرتاب می‌کرد و هم می‌گوید نمی‌کرد. «ما رَمَیْتَ اِذْ رَمَیْتَ»، آن‌گاه که شن‌ها را به سمت دشمن می‌پاشیدی، تو نبودی که می‌پاشیدی، «وَ لٰکِنَّ اللّهَ رَمیٰ» و لکن خدا بود که می‌پاشید. پس پیغمبر ﷺ مجرا و مجلاست و فاعل، حقّ متعال است. فعل خدا که پاشیدن شن‌هاست، در آیینه‌ی وجود رسول‌الله ﷺ دیده شد و ظهور کرد. در حمد هم همین است.

---

[۶]. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۱۷.

[۷]. مجلسی، بحار، ج ۱۸، ص ۶۷ و عروسی‌حویزی، نورالثّقلین، ج ۲، ص ۱۴۰ و کراجکی، کنزالفوائد، ج ۱، ص ۱۶۹.

انسانی که با وادی حمد آشنا می‌شود و سالکی که «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» می‌گوید از خودبینی و خودخواهی باید نجات پیدا کند. خودبینی، خودخواهی و خودبزرگ‌بینی من به این خاطر است که چیز قابل‌ستایشی در خودم دیده‌ام. ماشاءالله این همه علم، عبادت، زرنگی، هنر، فهم و شعور دارم! چیزی در خودم دیده‌ام. خودبینی و خودخواهی یعنی حامدِ خودم هستم. درصورتی که «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» حمد فقط مال خداست. لذا سالکی که می‌گوید: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» باید از خودبینی و خودخواهی نجات پیدا کند و در مسیر سلوک، خودش را زیر پای خود بنهد و از روی خودش عبورکند، «اَلْحَمْدُ لِلّهِ».

هرچه از من است، «اَسْتَغْفِرُ اللّهَ» و از خدا هرچه هست، «اَلْحَمْدُ لِلّهِ». هرچه شایسته‌ی حمد است، مال خداست، ولو در آیینه‌ی وجود من ظاهر شده باشد.

بنابراین سالک باید خودبینی و خودخواهی را زیر پا بگذارد تا بتواند حقّ «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» را به‌جا آورد و به مقام تحمید برسد. از طرف دیگر باید خود را از زیر بار منّت خلق هم بیرون بکشد. خلق هم کاره‌ای نیستند. البتّه این بحث به این معنا نیست که تشکّر از خلق را نفی کنیم. در بحث شکر، در مباحث کتاب شراب طهور گفته‌ایم. امّا بدانیم که خلق هم مستقلاً در عالم کاره‌ای نیستند. نه چشم طمع و امید به خلق بدوزیم و نه خودمان را زیر بار منّت خلق بدانیم. چیزی هم که به‌دست هر یک از خلق به من رسید؛ خدا به‌دست او به من رسانده است. این جمله‌ی زیبای مناجات شعبانیّه را شما بارها در این ماه از زبان امیرالمؤمنین علیه‌السلام خوانده‌اید که: «بِيَدِكَ لا بِيَدِ غَيْرِكَ زِيادَتِي وَ نَقْصِي وَ نَفْعِي وَ ضَرّى»[8] لذا به

---

[8]. سیّدبن‌طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۶۸۶ و مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۹۷ و محدّث‌قمّی، مفاتیح‌الجنان، اعمال مشترک ماه شعبان، مناجات‌شعبانیه.

خودش نسبت نمی‌دهد و به خلق هم نسبت نمی‌دهد و یک‌سره همه را به خدا نسبت می‌دهد: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ».

سالک باید خود را زیر پا بگذارد و دیگر خودی نبیند، هرچه حُسن می‌بیند، از خدا ببیند و لذا «اَلْحَمْدُ لِلّهِ». همین‌طور خلق را هم مجرا و مجلا ببیند و مستقل نبیند. اگر لطف و عطایی به او شد، خدا را معطی و لطیف بداند، خلق را مجرا و مجلا بداند. آنها را مستقل نبیند. اتّکا و اعتماد به خلق نکند. از خلق یأس پیشه کند و طمع ببُرد تا بتواند حقیقتِ «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» را بگوید.

«لا اِلـهَ اِلاَّ اللّهُ» مقامات و مراتبی دارد. یکی از آنها الوهیّت فعلیّه را از غیرخدا نفی کردن است. غیرخدا را در عالم مؤثّر نبیند. «لا اِلـهَ اِلاَّ اللّهُ» یعنی «لا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجودِ اِلاَّ اللّهُ». یعنی در عالم هستی و وجود، جز «الله» هیچ صاحب‌تأثیری وجود ندارد. اگر آتش می‌سوزاند، زهر می‌کُشد، دارو درمان می‌کند و آب سیراب می‌کند، آثار و تأثیرات مال خداست. مؤثر بودن خدا در آیینه‌ی آب، آتش، دارو و سم ظهور کرده است. «لا اِلـهَ اِلاَّ اللّهُ» یعنی «لا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجودِ اِلاَّ اللّهُ». اگر «لا اِلـهَ اِلاَّ اللّهُ» را به این معنا بگیریم، تأکیدی است بر آنچه در «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» گفتیم؛ یعنی همان بحث توحید افعالی؛ یعنی ما در آینه‌ی مخلوق، فاعلیت و قدرت خدا را می‌بینیم. خلق را آینه می‌دانیم و در آینه‌ی مخلوق فاعلیت حقّ متعال را می‌بینیم. وقتی ببینیم که شخص کاری می‌کند، اگر اهل معرفت باشیم و دیده‌ی توحیدی داشته باشیم، می‌بینیم که خدا فاعل است؛ منتهی فعل در آینه‌ی وجود انسان ظهور می‌کند واز مجرا و مجلای شخص ظاهر می‌شود؛ ولی فاعل، خود خداست و احدی غیر از خدا نیست. بنابراین

فاعلیت و تأثیر غیر خدا همه در فاعلیت حقّ و مؤثّر بودن خدای‌متعال فانی و نابود می‌شوند. این یک معنای «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ» یعنی «لا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجودِ اِلاَّ اللهُ».

معنی دیگر «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ» یعنی معبودی غیر خدا نیست. اگر «اِلـهَ» را به معنی معبود بگیریم، «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ» یعنی «لا مَعْبودَ سِوَی اللهِ»[9] یعنی غیر از خدا هیچ معبودی نیست. اگر «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ»را به این معنا بگیریم، این نتیجه‌ی همان «اَلْحَمْدُ لِلهِ» مقام تحمید است. چون عبودیت مال کمالی است که عبد در معبود می‌بیند. اگر همه‌ی کمالات مال خداست و لذا همه‌ی ستودن کمالات هم شایسته‌ی خداست که «اَلْحَمْدُ لِلهِ»؛ بنابراین «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ»؛ یعنی همه‌ی عبادت‌ها هم فقط مال خداست. اگر همه‌ی کمالات مال خداست، نتیجه‌اش می‌شود که ستایش همه‌ی کمالات هم منحصراً برای خداست. درنتیجه، عبادت صاحب‌کمال هم فقط عبادت خدا می‌شود؛ چون غیرخدای متعال فرد صاحب‌کمالی نیست و خدا صاحب کمال مطلق است. وقتی حمد منحصر به حضرت اقدس احدیت می‌شود، عبودیت هم منحصر به خدا می‌شود. در نتیجه همه‌ی تن به بندگی دادن‌های خلق در برابر خلق، با «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ» منتفی می‌شود. «لا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللهُ حُرّا»[10] عبد غیر خودت نباش. «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ» یعنی در برابر خلق بندگی نکن. فقط خدا شایسته‌ی بندگی شدن و مورد عبادت واقع شدن است. خدا می‌داند که «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ» چه عظمتی به انسان می‌دهد. مکاتب اومانیستی و کسانی که فکر می‌کنند خیلی برای انسان شأن و مقام قائل شده‌اند، به گَرد این حرف نرسیده‌اند. «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ» یعنی ای انسان تو از همه چیز جز از خدا

---

[9]. مجلسی، بحار، ج ۶۱، ص ۲۹ و قطب‌الدّین‌راوندی، الخرائج‌والجرائح، ج ۱، ص ۲۵۱.

[10]. شریف‌رضی، نهج‌البلاغة، نامه‌ی ۳۱، ص ۴۰۱ و مجلسی، بحار، ج ۷۴، ص ۲۱۴ و ابن‌شعبه‌حرّانی، تحف‌العقول، ص ۷۷.

بزرگتری. چون اگر چیزی از تو بزرگتر بود، شایسته بود تو در برابر آن تعظیم و سجده و عبادت کنی. ببینید «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ» چقدر عظمت، کرامت و بزرگی به انسان می‌دهد. لذا «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ» همه‌ی عبودیت‌های خلق در برابر خلق را از بین می‌برد و منتفی می‌کند.

چهارم «اللهُ اَکْبَرُ». «اللهُ اَکْبَرُ مِنْ اَنْ یُوصَفَ» به یاد دارید که دو یا سه سال قبل به مناسبتی، دو یا سه حدیث خواندم که امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «اللهُ اَکْبَرُ»، یعنی چه؟ فرد گفت: «اللهُ اَکْبَرُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ»[11] یعنی خدا از همه‌ی چیزها بزرگترست. به تعبیر بنده حضرت فرمودند: دست شما درد نکند؛ وقتی از خدا حرف می‌زنید، چیزی هم وجود دارد؟ حرف در این حدیث بسیاربلند است. وقتی از خدا حرف می‌زنید آیا شما غیرخدا می‌بینید؟ شیئی وجود دارد که خدا را با او مقایسه کنید. هستی منحصر به حق متعال است. وقتی توجّه به خدا کردید، «لا تَدْعُوا مَعَ اللهِ اَحَداً»[12] با «الله» اسم از هیچ چیز نبرید. وقتی از «الله» نام بردید، هیچ هستی‌ای نمی‌ماند. گاهی در مرتبه‌ی عالم کثرت نگاه می‌کنید، بله حسن و حسین و شهین و مهین و درب و دیوار و زمین و آسمان هستند. این نگاه در افق کثرت است. امّا اگر از افق کثرت، بالا رفتید و از بالا نگاه کردید؛ شهین و مهین و حسن و حسین و زمین و آسمانی وجود ندارد. هستی منحصر به ذات حق متعال است. حضرت فرمودند: «فَثَمَّ شَیْءٌ»، جایی که «اللهُ اَکْبَرُ»، می‌گویید، چیزی هم وجود دارد که خدا را با آن مقایسه کنید و بگویید: «اللهُ اَکْبَرُ» خدا بزرگتر از آن چیز است؛ «اللهُ اَکْبَرُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ»؟ خیلی حرف بلند است. دو حدیث که در توحید صدوق و اصول کافی آمده‌اند. بعد عرض کرد: یابن رسول

---

[11]. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۱۸ و حرّعاملی، وسائل‌الشّیعة، ج ۷، ص ۱۹۱ و مجلسی، بحار، ج ۹۰، ص ۲۱۸.

[12]. سوره‌ی جن، آیه‌ی ۱۸.

الله پس «اللهُ اَکْبَرُ» یعنی چه؟ حضرت فرمودند: «اللهُ اَکْبَرُ مِنْ اَنْ یُوصَفَ»، خدا بزرگتر از آن است که مورد وصف قرار بگیرد و به توصیف درآید. پس تکبیر، تکبیر از توصیف است. تحمید و تهلیل عبد، «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» و «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ» گفتن سالک بین دو خطرگیر و دو حفاظ امنیتی قرار داده شده است. قبل از ورود به «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» و «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ» باید گفت: «سُبْحانَ اللهِ» و بعداز گفتن آنها می‌گوید: «اللهُ اَکْبَرُ»، «اللهُ اَکْبَرُ مِنْ اَنْ یوصَفَ».

ممکن است «اللهُ اَکْبَرُ» از «سُبْحانَ اللهِ» هم باشد. یک‌بار می‌گوییم که «سُبْحانَ اللهِ» و «اللهُ اَکْبَرُ» ناظر بر «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» و «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ» می‌باشند؛ به‌گونه‌ای که گوینده را از خطا رفتن در وادی تحمید و تهلیل حفظ کند. به عبارت دیگر «سُبْحانَ اللهِ» از «اَلْحَمْدُ لِلّهِ» و «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ» گوینده و «اللهُ اَکْبَرُ» از هر سه آنها که گفته شد. یعنی تکبیر آخر از تنزیه اوّلیه هم می‌باشد.

روح تمام معارف توحیدی در این چهار ذکر می‌باشد و لذا از ارکان عرش الهی است. «سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ وَ اللهُ اَکْبَرُ». این حقیقت را باید در قلب مستقر کرد؛ باید زحمت کشید و کار کرد و مداومت به‌خرج داد و حقیقت را مرتّباً به قلب یادآور شد و به خویشتن تلقین کرد که «سُبْحانَ اللهِ»، «سُبْحانَ اللهِ»، «سُبْحانَ اللهِ»، «اَلْحَمْدُ لِلّهِ»، «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ»، «اللهُ اَکْبَرُ». باید آن‌قدر تلقین کرد تا قلب باورکند. تا صورت قلب به‌صورت این چهار ذکر درآید؛ تا قلب ذاکر این چهار ذکر شود.

در بحث ذکر مثالی گفته‌ام: بچّه‌ای که هنوز زبان باز نکرده را می‌نشانند و یک کلمه را مرتّباً برای او تکرار می‌کنند. می‌گویند: بگو بابا، بابا، بابا، آن‌قدر تکرار می‌کنند تا بچّه زبان باز می‌کند و می‌گوید بابا. طفل قلب را باید نشاند و به آن تلقین کرد که بگوید: «اللهُ اَکْبَرُ»،

«اللهُ اَکْبَرُ»، «اللهُ اَکْبَرُ»، آن‌قدر تلقین باید کرد تا اوّلاً باور کند و ثانیاً به زبان آید و خود قلب بگوید: «اللهُ اَکْبَرُ». اگر قلب بگوید «اللهُ اَکْبَرُ» همه‌ی آنچه که در هستی هست، با این ذکر قلبی هماهنگ می‌شوند و همه‌ی ذرات عالم وجود و تک‌تک سلول‌های بدن خود شخص، «اللهُ اَکْبَرُ» می‌گویند. اگر ضربان قلب او را بشنوید، می‌گوید: «اللهُ اَکْبَرُ»، صدای نفس او را بشنوید، می‌گوید: «اللهُ اَکْبَرُ». همه‌ی ذرات وجودش در خواب و بیداری می‌گویند: «اللهُ اَکْبَرُ». همه‌ی هستی‌اش «اللهُ اَکْبَرُ»، «لا اِلـهَ اِلاَّ اللهُ»، «سُبْحانَ اللهِ»، «اَلْحَمْدُ لِلهِ» شد. اگر قلب به این صورت در بیاید، قلب الهی و حقّانی می‌شود. امیدواریم خدا به ما توفیق دهد، ذکرهای بزرگ، عظیم و نورانی را که خدای متعال به برکت شریعت خاتم و قرآن کریم و پیغمبر-خاتم ﷺ و اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام در دسترس ما قرار داده است، قدردان باشیم و حقّ آنها را ادا کرده و بهره‌اش را ببریم.

این چهار ذکر شاه‌کلید گنج‌های الهی هستند. هزاران درب بسته را در مدارج معنوی باز می‌کنند. به همین سادگی و رایگانی نیز در دسترس ما قرار گرفته است. قدر آن را چقدر می‌دانیم؟ دائم به دنبال فلان مرشد و پیر و قطب هستیم تا فلان ذکر را از او بگیریم. چه می‌خواهیم؟ ذکر بزرگتر از این؟ حق آن را ادا کنیم.

امیدواریم خدای متعال به همه‌ی ما توفیق دهد، قدر آموزه‌های بلند را بدانیم و تسبیحات اربعه را در نماز با معرفت و حال بگوییم. آن‌گاه نماز ما نماز حقیقی خواهد شد.

به برکت صلوات بر محمّد و آل محمّد.

اَللّهُمّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ